

انواع حق در دانش فلسفه حق

محمدحسین طالبی*

علی طالبی**

چکیده

این مقاله به تبیین فلسفی انواع حق به طور مطلق در اولین تقسیمات آن در دانش فلسفه حق می‌پردازد. در این دانش می‌توان حق را مقسم انواع گوناگون از جهات متعدد قرار داد. این جهات مختلف عبارت‌اند از: ۱. منشأ پیدایش حق؛ ۲. ارکان حق؛ ۳. تلازم حق و تکلیف؛ ۴. قابلیت و عدم قابلیت انتقال. مقسم در همه این تقسیمات، مطلق حق، یعنی حق غیرمشروط به قید اخلاقی، حقوقی، سیاسی و غیر آن است. جهت‌های مذکور موجب اعتبار یافتن دوازده نوع حق می‌شود که به ترتیب عبارت‌اند از: حق اخلاقی و قانونی، حق خدا و غیرخدا، حق اصیل و تبعی، حق ملازم و غیرملازم با تکلیف (یعنی حق ادعا و غیر آن)، حق واجب‌الاستیفا و غیرواجب‌الاستیفا و حق انتقال‌پذیر و انتقال‌ناپذیر. بدیهی است برخی از اقسام حق‌های گفته‌شده بدیع است.

کلیدواژه‌ها: انواع حق، حق اخلاقی، حق قانونی، حق اصیل، حق تبعی، حق ادعا، حق واجب‌الاستیفا، حق انتقال‌پذیر.

* دانشیار فلسفه حقوق، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

** دانشجوی ارشد رشته ارتباطات اجتماعی، دانشگاه صدا و سیما قم.

مقدمه

آشنایی با انواع مختلف حق ما را از جایگاه حق مورد نظر خود در دسته‌بندی حق‌ها آگاه می‌کند. از زوایای مختلف حقوقی، سیاسی، اخلاقی و ... می‌توان حق‌ها را دسته‌بندی کرد. در آثاری که نویسندگان در حوزه‌های مختلف مربوطه منتشر کرده‌اند، اقسام متنوع حق در آن حوزه بیان شده است. در این نگارش به اقسام حق از آن زوایا پرداخته نمی‌شود.

تاکنون انواع حق با نگاه فلسفی بررسی نشده است. وظیفه اصلی این مقاله تبیین عقلی و فلسفی انواع حق در دانش فلسفه حق است. از این‌رو، روش تحقیق در این نگاه روش عقلی دایر مدار بین نفی و اثبات است. به بیان دیگر، هر دو قسم از یک مقسم در یک تقسیم عقلی قرار گرفته‌اند، به طوری که دو طرف آن تقسیم در یک مصداق از حق نه قابل جمع است و نه قابل رفع.

مراد نگارنده از واژه «حق» در عنوان این مقاله حق غیرمقید است. زیرا موضوع دانش فلسفه حق، حق (در برابر تکلیف) به طور مطلق است، نه حق مقید به قید اخلاقی یا حقوقی یا سیاسی و غیر آن. بنابراین، تلاش این نگارش آن است که اقسام حق را بدون ملاحظات مقید به نگاه حقوقی، سیاسی، اخلاقی و ... تبیین کند. به تعبیر دیگر، انواع حق مطلق (یعنی حق غیرمقید به قید حقوقی، سیاسی، اخلاقی و ...) در این نوشتار بررسی می‌شود. بدیهی است برخی از اقسام حق در این نگاه مطلق، بدیع باشد. از این‌رو، هدف این نگارش بیان اقسام حق به طور مطلق در اولین تقسیمات حق است. به بیان دیگر، مقسم انواع حق در این مقاله، حق غیرمشروط است.

با توجه به جهات مختلف، حق مطلق را در دانش فلسفه حق می‌توان مقسم انواع گوناگون قرار داد. این جهات مختلف عبارت‌اند از: منشأ پیدایش حق، ارکان حق (هدف و فاعل حق)، تلازم و عدم تلازم با تکلیف و نیز قابلیت و عدم قابلیت انتقال. در این نگارش هر یک از این جهات چهارگانه در مبحثی به طور جداگانه توضیح داده خواهد شد. اینک به بیان اقسام حق مطلق از جهات مذکور می‌پردازیم.

مبحث اول: انواع حق به لحاظ منشأ (حق اخلاقی و حق قانونی)

اولین و مهم‌ترین دسته‌بندی انواع حق در فلسفه حق تقسیم آن به حق اخلاقی و حق قانونی (moral and legal rights)^۱ است. تقسیم حق مطلق به حق اخلاقی و حق قانونی تقسیم آن

انواع حق در دانش فلسفه حق

به لحاظ منشأ پیدایش حق است. توضیح اینکه، وجود حق همواره مترتب بر وجود قانون است (Bentham, 1987: 69; Burke, 1987: 104-107). یعنی هر جا حقی وجود داشته باشد، در مرتبه قبل از آن قانونی وجود دارد. به تعبیر دیگر، حق همیشه نتیجه و دستاورد قانون است؛ به این معنا که اگر قانون موجود نباشد، حقی در کار نیست. حق اخلاقی (moral right) مولود قانون اخلاقی است؛ همچنان که حق قانونی (legal right) به وسیله قانونی که وضع حقوقی پیدا کرده است، تولید می‌شود.

قانون همچنان که حق را تولید می‌کند، قیود و محدودیت‌های آن را نیز بیان می‌کند؛ زیرا فلسفه وجود قانون علاوه بر تأسیس حقوق و تکالیف، بیان محدودیت‌های آنها نیز هست. به این دلیل، به تعداد انواع قانون انواع حق وجود دارد. بنابراین، ویژگی‌های حق تابعی از ویژگی‌های قانون است. تنوع قوانین به تنوع حق‌ها منجر می‌شود.

به این دلیل، به منظور شناسایی این دو گروه از حق‌ها لازم است با انواع منشأ پیدایش حق، یعنی انواع قانون، بیشتر آشنا شویم. این مبحث مشتمل بر سه گفتار است؛ گفتار اول درباره انواع قانون است. در این گفتار قانون بدون ضمانت اجرا و قانون دارای ضمانت اجرا تعریف شده و تفاوت‌های آن دو بیان می‌شود. گفتار دوم و سوم به ترتیب انواع حق اخلاقی و حق قانونی را توضیح می‌دهد.

گفتار اول: انواع قانون

در خصوص ایجاد حق، قوانین در یک دسته‌بندی فراگیر به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف. قوانین بدون ضمانت اجرای بیرونی

به این قوانین اصطلاحاً قوانین اخلاقی به معنای عام گفته می‌شود. توجه به این نکته ضروری است که گاهی مراد از اخلاقی بودن یک قانون معنایی خاص است. مقصود از قانون اخلاقی به معنای خاص این است که اجرای آن مستقیماً تأثیری مثبت بر تکامل نفس آدمی داشته باشد؛ یعنی اجرای آن سبب رشد اخلاقی بشر شود. گاهی مقصود از اخلاقی بودن قانون معنایی عام‌تر است. یعنی آن قانون از راه وضع در یک نظام قانون‌گذاری، به وجود نیامده باشد (Meyers, 1985: 118).

مراد از اخلاقی بودن در این بحث منحصرأً نداشتن ضمانت اجرای بیرونی، یعنی معنای عام اخلاقی است، نه اینکه این قوانین صرفاً مربوط به ویژگی‌های نفسانی بشر باشد. مقصود از ضمانت اجرای بیرونی، قدرت حاکمه است که با نیروی قهرآمیز خود ناقضان قانون را مجازات می‌کند. ضمانت اجرای بیرونی غیر از ضمانت اجرای درونی است. ضامن اجرای درونی، وجدان شخصی یا عمومی افراد است. قوانین بدون ضمانت اجرای بیرونی، یعنی قوانین اخلاقی به معنای عام، به دو نوع تقسیم می‌شوند:

۱. قوانین اخلاقی وضعی

این قوانین مقرراتی هستند که به وسیله یک شخص یا گروهی از اشخاص وضع می‌شوند؛ اما چون ضمانت اجرای بیرونی ندارند، یعنی چون قوه قهریه‌ای وجود ندارد که از آن حمایت کند، در گروه قوانین اخلاقی (به اصطلاح عام) قرار می‌گیرند. مثلاً قوانینی را که خداوند متعال در شرایع مختلف وضع کرده، همگی جزء این دسته از قوانین‌اند.

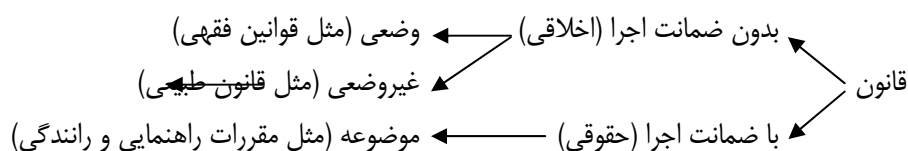
بنابراین، مقررات اسلامی، اعم از قوانین اخلاقی (به اصطلاح خاص در حوزه علم اخلاق) یا احکام عملی فقهی، صرف نظر از اینکه در کشوری به عنوان قوانین مصوب نظام قانون‌گذاری آن کشور تلقی شود، قوانین وضعی اخلاقی به معنای عام، یعنی بدون ضمانت اجرای بیرونی شمرده می‌شوند. همچنین قوانینی که به وسیله نمایندگان دولت‌ها در مجمع عمومی سازمان ملل یا سایر مجامع عمومی به تصویب می‌رسد و از حمایت هیچ قوه قهریه‌ای برخوردار نیست، قوانین وضعی اخلاقی‌اند که ضمانت اجرای بیرونی ندارند، مثل قوانین مربوط به منع گسترش سلاح‌های اتمی.

۲. قوانین اخلاقی غیروضعی

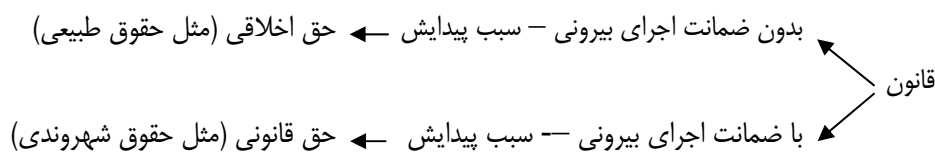
این دسته از قوانین به وسیله هیچ مرجعی وضع نشده‌اند؛ اما عموم مردم به آن احترام می‌گذارند و می‌کوشند آن را رعایت کنند. برخی از این قوانین نانوشته مقررات رفتاری انسان‌ها است که خداوند متعال به قلب بشر الهام فرموده^۲ و عقل آن را پس از شناخت ذات و طبیعت بشر می‌شناسد. این مقررات رفتاری، قوانین عقلی‌اند و در غرب به قانون طبیعی (natural law) معروف است.^۳ برخی دیگر از این قوانین غیروضعی را آداب و رسوم و سنت اجتماعی رایج در میان عرف مردم به رسمیت می‌شناسد. این قوانین غیروضعی نیز در زمره قوانین اخلاقی عام قرار می‌گیرند.

ب. قوانین دارای ضمانت اجرای بیرونی

این دسته از قوانین پس از وضع و تصویب به وسیله قانون‌گذار از نظارت و حمایت نیروی قهریه حکومتی، مثل پلیس، برخوردار است. امروزه در ادبیات رایج مردم جهان به این دسته از قوانین قانون موضوعه و مصوب (positive law) گفته می‌شود؛ خواه واضح این قوانین یک شخص باشد، مثل پادشاه و خواه گروهی از اشخاص باشند که در مجلس قانون‌گذاری گرد هم جمع می‌شوند. این مطلب را می‌توان به زبان نموداری به صورت زیر بیان کرد:



به دلیل آنکه حق همواره از قانون ناشی می‌شود، قانون اخلاقی به معنای عام، یعنی قانون بدون ضمانت اجرای بیرونی، موجب پیدایش حق اخلاقی و قانون با ضمانت اجرای بیرونی باعث به وجود آمدن حق قانونی می‌شود. بنابراین، حق نیز به تبع تقسیم قوانین، به دو دسته قابل تقسیم است: حق اخلاقی و حق قانونی.



گفتار دوم: انواع حق اخلاقی

گفته شد قوانین فاقد ضمانت اجرای بیرونی، یعنی قوانین اخلاقی به معنای عام، انواع گوناگونی دارد. بنابراین، حق‌های اخلاقی نیز که از این قوانین به دست می‌آیند، بر چند نوع است:

۱. حق‌هایی که با وضع قوانین دینی در شرایع مختلف به وجود می‌آید؛ به این حقوق اصطلاحاً حقوق شرعی یا حقوق دینی (religious rights) گفته می‌شود، مثل حق تحجیر یا حق احیای زمین موات در دین اسلام.

۲. حق‌هایی که به سبب وجود هنجارهای اخلاقی در نظام‌های گوناگون اخلاقی پدید می‌آیند؛ اصطلاحاً می‌توان به این حقوق حق‌های اخلاقی به معنای خاص گفت. این حق‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند.

۳. به دلیل اینکه قواعد اخلاقی گاهی از راه وضع به وجود می‌آید و گاهی از راه عرف، یعنی از راه آداب و رسوم، برخی از حق‌های اخلاقی به معنای خاص نیز وضعی و برخی غیروضع‌اند. بیشتر حقوق اخلاقی در نظام‌های اخلاقی و حیانی، حق‌های وضعی‌اند. واضع این حق‌ها خداوند است؛ مثل حق اطاعت شدن پدر و مادر بر فرزند. اما آن دسته از حق‌های اخلاقی که منشأ آن سنت عرفی و آداب و رسوم اجتماعی باشد غیروضع‌اند؛ مثل حق داشتن روابط جنسی آزاد در جوامع غربی به شرط اینکه مزاحم حقوق (مادی) دیگران نباشد.

۴. حق‌های وضعی که از قوانین مصوب غیرالزام‌آور در مجامع جهانی به دست می‌آید. این حق‌ها بین‌المللی‌اند و هیچ مرجعی ضامن اجرای آن نیست. اگر هم مرجعی ضامن آن باشد، آن مرجع دارای نیروی بازدارنده در برابر کسانی که این حقوق را رعایت نمی‌کنند، نیست، مثل حق همه ملت‌ها در داشتن جهانی عاری از سلاح اتمی.

۵. حقوق طبیعی (natural rights) یا حقوق بشر (human rights). این حقوق حق‌هایی است که همه افراد بشر به طور طبیعی، یعنی به طور غیروضعی (غیرقراردادی) دارند. این حقوق از قانون طبیعی ناشی می‌شود. قانون طبیعی چنین حکم می‌کند که همراه با آفرینش هر فردی از افراد انسان این حقوق نیز اعتبار شود. عقل با در نظر گرفتن هدف خالق از خلقت انسان به حقوق طبیعی و شایستگی‌های فطری او پی می‌برد و از وجود حق‌های اخلاقی (به معنای عام) خبر می‌دهد. حق حیات یکی از مصادیق حقوق (طبیعی) بشر است.

برخی از دانشمندان غرب، مثل جرمی بنتام، حق اخلاقی (با عنوان حق طبیعی) را انکار کرده است. حق طبیعی اخلاقی در نگاه بنتام و پیروانش لفظی پوچ، بی‌معنا، خرافاتی و حتی زیان‌آور است (Bentham, 1987: 53). به عقیده این گروه، حق فقط از طریق قوانین موضوعه و نهادهای قانونی به وجود می‌آید (Ibid.: 69; Burke, 1987: 104-107; Hart, 1982: 82).

مخالفان بنتام که معتقد به حق اخلاقی‌اند، منشأ حق را امری فراتر از قانون موضوعه می‌دانند. به عقیده آنها، قوانین اخلاقی به وجودآورنده حقوق اخلاقی است. دلیل آنها در رد عقیده بنتام چنین است: قانون موضوعه در صورتی اعتبار دارد که محتوایش عادلانه باشد. زمانی این

انواع حق در دانش فلسفه حق

قانون عادلانه است که مقتضیات و اصول عدالت در آن رعایت شود. در صورتی می‌توان به رعایت اصول عدالت در آن قانون پای‌بند بود که به حقوق اخلاقی افراد نیز توجه شود. بنابراین، بدون شناسایی و رعایت حق اخلاقی نمی‌توان به عدالت و سپس وضع قانون معتبر دست یافت (Steiner, 2006: 460).

بنابراین، یکی از نتایج بحث از حق اخلاقی و حق قانونی آن است که اعتبار حق قانونی همواره مبتنی بر رعایت حق اخلاقی است. دلیل این امر آن است که چون اعتبار حق قانونی متوقف بر وجود قانون موضوعه معتبر دارای ضمانت اجرای بیرونی است و نیز چون این قانون در صورتی اعتبار دارد که عادلانه و مبتنی بر توجه به حق اخلاقی (عدالت) باشد، نتیجه می‌گیریم که اعتبار حق قانونی نیز مبتنی بر رعایت حق اخلاقی است.

گفتار سوم: انواع حق قانونی^۴

حقوق قانونی حقیقی است که به دنبال وضع قانون با ضمانت اجرای بیرونی به دست می‌آید (Maccormick, 1977: 189). مثلاً وقتی قانون راهنمایی و رانندگی در مجلس قانون‌گذاری چنین وضع شود که همه وسائط نقلیه باید از سمت راست جاده حرکت کنند، برای رانندگان حق عبور از سمت راست مسیر ایجاد می‌شود. این حق حقیقی قانونی است؛ زیرا پس از وضع قانون مزبور اعتبار پیدا می‌کند.

حق قانونی انواع متنوعی دارد که در تقسیم‌های مختلف بیان می‌شود. مشهورترین دسته‌بندی حق قانونی در نظریه معروف وسلی هوفلد (Wesley Hohfeld) حقوق‌دان آمریکایی در کتاب مفاهیم بنیادین حقوقی (Fundamental Legal Conceptions) (۱۹۱۹) بیان شده است.^۵ هدف هوفلد از بیان این تقسیم، آنچنان که خود او می‌گوید، حل کردن بسیاری از مشکلات حقوقی، چه در حوزه عمل و چه در ساحت نظر، بوده است (Hohfeld, 1919: 65). این تقسیم راه را برای پیشرفت دانش فلسفه حق تسهیل می‌کند.

تقسیم‌بندی هوفلد اهمیت فراوان دارد؛ به گونه‌ای که گروهی از فیلسوفان حقوق معتقدند این تقسیم‌بندی مبتنی بر یک نظریه جامع درباره حق است و بدون آن نمی‌توان در میان شعارهای حاوی حق، به مبنای استواری دست یافت. گروه دیگری از فلاسفه حقوق - هرچند با دسته اول موافق نیستند، ولی اذعان می‌کنند که امروزه از هیچ نظریه جامع و روشنی‌بخش درباره حق

فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم: سال شانزدهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۱ (پاییز ۱۳۹۳)

نمی‌توان سخن گفت، مگر آنکه موضع آن نظریه در قبال تقسیمی که هوفلد از حق، ارائه کرده است، روشن شود (Wellman, 1985: 15). هوفلد همه روابط قانونی را، که با عنوان حق (قانونی) شناخته می‌شوند، در یکی از چهار نوع رابطه زیر بیان کرده است:

الف. انواع حق قانونی از نظر هوفلد

از نظر هوفلد، عنوان «حق قانونی» بر چهار گونه حق دلالت دارد. این حقوق ارتباط متقابل و متلازم دارند و به ادعای او قابل فروکاستن به یکدیگر نیستند. حق‌های قانونی از نگاه هوفلد عبارتند از: ۱. حق ادعا؛ ۲. حق آزادی؛ ۳. حق قدرت؛ ۴. حق مصونیت.

۱. حق ادعا

حق ادعا (claim right) مهم‌ترین حقی است که هوفلد مطرح کرده است. وی تصریح می‌کند که بخش گسترده‌ای از مباحثش درباره طبقه‌بندی حق و بیشترین دغدغه‌اش مربوط به همین نوع از حق، یعنی حق ادعا، است (Hohfeld, 1919: 71).

توضیح حق ادعا را با ذکر مثال آغاز می‌کنیم. فرض کنیم دو نفر با یکدیگر قرارداد کاری معتبری را تنظیم کرده‌اند. به موجب این قرارداد، یک طرف پذیرفته است عمل خاصی را در قبال دریافت مبلغ معینی انجام دهد. طرف مقابل نیز این قرارداد معتبر را امضا کرده است. بعد از انعقاد این قرارداد، یک طرف (کارفرما) حق دارد انجام عمل مورد نظر در قرارداد را از طرف دیگر مطالبه کند. طرف دیگر نیز موظف است طبق قرارداد، آن کار را انجام دهد. در اینجا کارفرما دارای حق ادعای انجام گرفتن کار به وسیله شخص اجیر است. در همین مثال، شخص اجیر نیز دارای حق ادعا است. بر اساس مفاد همین قرارداد، وی حق ادعا دارد دست‌مزد خویش را از کارفرما مطالبه کرده، او را به پرداخت آن موظف کند.

در مثال بالا، دو حق ادعا در قرارداد کار وجود دارد. این دو حق ادعا در شاکله دو نوع مطالبه است. از یک سو، کارفرما حق مطالبه کار از شخص اجیر دارد. از سوی دیگر، شخص اجیر نیز در برابر انجام دادن کار برای کارفرما حق دارد از او طبق قرارداد، دست‌مزد خود را مطالبه کند. به تعبیر دیگر، شخص اجیر نیز دارای حق ادعا در خصوص گرفتن دست‌مزد است. در مقابل این حق ادعا، کارفرما نیز مکلف به پرداخت دست‌مزد به وی است.

به بیان خود هوفلد: «اگر شخص الف در مقابل شخص ب حق دارد که شخص ب بیرون از زمین او باشد، متناظر این حق، آن است که شخص ب نسبت به شخص الف مکلف است از آن مکان بیرون بماند» (Ibid.: 38).

هرچند حق‌های ادعا در مثال‌های بالا از یک قرارداد معتبر ناشی می‌شود، اما هوفلد می‌گوید حق ادعا ممکن است از یک شبه‌قرارداد (quasi-contract) معتبر نیز پدید آید (Ibid.: 73)؛ یعنی در حق ادعا شرط نیست که التزام طرفین به مفاد قرارداد از تصریح خودشان ناشی شود؛ بلکه التزام طرفین می‌تواند به حکم قانون از صرف وقوع عمل خارجی فهمیده شود.

با توجه به مثال مزبور، می‌توان حق ادعا را این‌گونه تعریف کرد: «حق ادعا به آن دسته از حق‌های قانونی گفته می‌شود که پس از وضع قانون در مورد دو طرف یک قرارداد یا شبه قرارداد صدق می‌کند؛ به گونه‌ای که یک طرف را مستحق و طرف دیگر را مکلف می‌گرداند» (Ibid.: 72-73). به بیان روشن‌تر، در صورتی که متعلق یک حق قانونی، مطالبه یک طرف قرارداد (یا شبه‌قرارداد) از طرف دیگر باشد، به چنین حقی، «حق ادعا» گفته می‌شود. بنابراین، حق ادعا همان حق مطالبه است. هوفلد درباره چنین حقی می‌گوید: «اگر به دنبال واژه‌ای مترادف برای مفاد حق در این معنای مقید باشیم، واژه «ادعا» بهترین گزینه است» (Ibid.: 38).

از این‌رو، در نظر هوفلد، استعمال لفظ «حق» در معنای ادعا (حق ادعا) استعمال لفظ «حق» در کامل‌ترین و قوی‌ترین معنای آن است (Ibid.: 36). دلیل نامیدن این نوع از حق به حق ادعا آن است که این حق، همواره با طرح ادعا از یک طرف قرارداد (یا شبه‌قرارداد) علیه طرف دیگر، فعلیت می‌یابد (Axford, 1997: 21). بنابراین، حق ادعای صاحب حق همواره مستلزم وجود تکلیف بر ذمه طرف مقابل است (Jones, 1994: 12).

به عقیده هوفلد، از میان چهار نوع حق قانونی که او دسته‌بندی کرده است، تنها حقی که در برابرش تکلیف طرف مقابل وجود دارد، حق ادعا است (Hohfeld, 1919: 36, 38-39). به این دلیل، هوفلد می‌گفت: حق - به معنای دقیق کلمه - همین «حق ادعا» است (Ibid.: 38-39).^۶

۲. حق آزادی

دومین حق، حق آزادی (liberty right) است. آزادی به مثابه یک حق قانونی برای یک شخص در انجام یک عمل، به معنای آن است که قانون، آن شخص را بر ترک یا انجام آن عمل ملزم نکرده است. به تعبیر دیگر، حق آزادی به معنای عدم تکلیف است (Ibid.: 39-40). مثلاً مالک

یک خانه به لحاظ قانونی حق (آزادی) دارد که هر گاه اراده کرد، وارد منزل خویش شود. با فرض عدم ایجاد محدودیت از سوی قانون، کسی نمی‌تواند او را موظف به عدم ورود به منزل خویش یا ترک آن منزل کند. بنابراین، مالک دارای امتیاز قانونی، یعنی حق آزادی است که هر گاه بخواهد می‌تواند وارد خانه خودش شود، در آن بماند یا از آن خارج شود. دیگران حق ندارند مانع اعمال حق آزادی او در این مورد شوند و او را مجبور به ورود در ملک، ماندن در آن یا خروج از آن کنند؛ زیرا او به لحاظ قانونی تکلیفی در این زمینه ندارد.^۷

۳. حق قدرت

سومین نوع از انواع حقوق قانونی در نگاه هوفلد «حق قدرت» (power right) است. حق قدرت، نوعی توانایی قانونی است که قانون به فرد، گروه، سازمان یا دولت می‌دهد تا رابطه‌ای قانونی یا وضعیتی قانونی را ایجاد کند، تغییر دهد یا از بین ببرد؛ مانند حق انعقاد یا فسخ قرارداد، حق خرید و فروش، حق ازدواج و طلاق، حق رأی دادن و حق اقامه دعوی (Ibid.: 50; Jones, 1994: 22-23). به دلیل اینکه مراد از قدرت، در حق قدرت، صرفاً توانایی قانونی است؛ نه توانایی ذهنی، جسمی و غیر آن (Hohfeld, 1919: 50)، هوفلد تصریح می‌کند که افراد محجور دارای چنین حقی نیستند (Ibid.: 57).

مثلاً اگر شخص الف مالک شیء ج باشد، می‌تواند، یعنی قانوناً حق قدرت دارد، آن را به شخص ب هبه غیر معوضه کند و نسبت ب با آن شیء را دگرگون سازد؛ یعنی پس از اعمال قدرت، ب را مالک ج بگرداند. در این مثال، شخص ب در معرض تغییر مذکور قرار داشته، به نسبتی جدید با شیء مزبور دست می‌یابد. فرد الف قدرت داشته است تا عنوان مالکیت نسبت به شیء ج را از خود سلب کرده، آن را به فرد ب انتقال دهد. فرد ب نیز، که تا پیش از اعمال چنین قدرتی رابطه‌ای با شیء ج نداشت، مالک جدید آن شیء می‌شود (Ibid.: 57-62).

از نظر هوفلد، اعمال قدرت از سوی صاحب حق، هیچ ملازمه‌ای با ادای تکلیف شخص دیگری در برابر آن ندارد. مثلاً وقتی گفته می‌شود قاضی حق دارد حکم بدهد، حق حکم کردن برای قاضی، اعمال قدرتی است که قانون در اختیار قاضی قرار داده است. شخص محکوم‌علیه نسبت به صحت اعمال قدرت قاضی، یعنی صحت حکم، هیچ تکلیفی ندارد. فرد محکوم‌علیه در معرض اعمال آن حق است، خواه این حکم را بپذیرد یا نه (Ibid.: 56-8).

به این دلیل است که هوفلد به جای مفهوم تکلیف داشتن طرف مقابل، مفهوم «در معرض بودن» (liability) او را ملازم با مفهوم حق قدرت صاحب حق می‌داند. متعلق حق قدرت، همانند متعلق حق آزادی، فعل صاحب حق است؛ نه مطالبه فعل یا ترک از دیگری. به همین جهت، حق قدرت، مستلزم تکلیف شخص دیگری نیست؛ بلکه مستلزم «در معرض قرار گرفتن» شخص دیگر است (Jones, 1994: 24).^۸

۴. حق مصونیت

«حق مصونیت» (Immunity right) آخرین نوع از حق‌های قانونی در نگاه هوفلد است. حق مصونیت عبارت است از مصونیت داشتن در برابر قدرت قانونی دیگران (Ibid.: 60). به تعبیر دیگر، کسی که دارای حق مصونیت است، تحت تأثیر اعمال غیرقانونی دیگران قرار نمی‌گیرد و دیگران نمی‌توانند روابط قانونی‌اش را تغییر دهند. به بیان دیگر، مصونیت بدین معناست که صاحب حق در معرض قدرت شخص دیگری نیست. از این رو، مصونیت در مقابل حق قدرت (یعنی متلازم با قدرت نداشتن) و متضاد با در معرض تغییر بودن است (Ibid.). اگر قانون‌گذار برای فرد الف نسبت به د حق مصونیت قرار دهد، فرد ب یا هر شخص دیگری این قدرت را ندارد که رابطه و موقعیت شخص الف نسبت به د را تغییر دهد. برای مثال، وقتی قانون‌گذار به شما قدرت قانونی فروش اموال شخص دیگر را نداده باشد، آن شخص نسبت به شما در فروش اموالش حق مصونیت دارد؛ یعنی اگر شما اموال او را بفروشید، این معامله بدون کسب رضایت وی، تأثیر قانونی ندارد و نافذ نیست.

به عقیده هوفلد، حق مصونیت آن است که روابط قانونی شخص به لحاظ قانونی در معرض تغییر نباشد؛ یعنی روابط قانونی او با خواست دیگران و بدون رضایت خود وی تغییر نکند. در نتیجه، دیگران حق بازخواست از وی را ندارند. بنابراین، اگر قانون در جایی شخص را مسئول کاری نداند، امر و نهی دیگران تأثیری در روابط قانونی آن شخص نخواهد داشت. در این گونه موارد، گفته می‌شود قانون به شخص مزبور حق مصونیت داده است.

همچنین اگر گفته می‌شود مالک، نسبت به مال خود مصونیت دارد، بدین معناست که کسی نمی‌تواند، یعنی صلاحیت ندارد، رابطه مزبور را بر هم بزند و اقدام به فروش آن مال کند. از این امر به دست می‌آید که عدم صلاحیت دیگران در تغییر رابطه قانونی صاحب حق، لازمه حق مصونیت اوست.^۹

ب. تقسیم هوفلد، عقلی است یا استقرایی؟

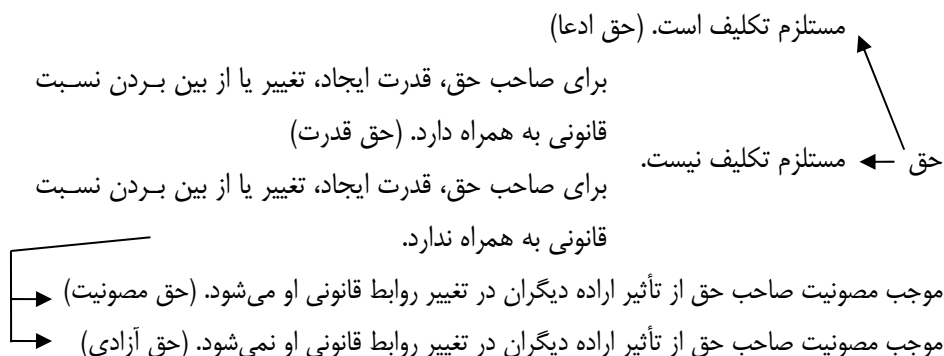
یکی از پرسش‌هایی که می‌توان درباره اقسام حق قانونی در تقسیم هوفلدی پرسید آن است که آیا این تقسیم تقسیمی عقلی است یا استقرایی؟ به تعبیر دیگر، آیا اقسام حق قانونی در تقسیم هوفلد دارای حصر عقلی بوده، یعنی دایر بین نفی و اثبات‌اند، یا اینکه ممکن است بتوان اقسام دیگری در میان آنها جای داد؟

نه تنها هوفلد، بلکه هیچ یک از فیلسوفان حقوق غرب نه فقط پاسخی به این پرسش نداده‌اند؛ بلکه اصلاً به این بحث نپرداخته‌اند.^{۱۰}

به عقیده نگارنده، چنانچه اقسام چهارگانه حق قانونی در تقسیم هوفلد را به صورت زیر بیان کنیم، میان آنها حصر عقلی دایر بین نفی و اثبات به خوبی نشان داده می‌شود:

حق یا مستلزم تکلیف است، یعنی تکلیفی را بر غیرصاحب حق الزام می‌کند، یا مستلزم تکلیف نیست. حق در صورت اول، **حق ادعا** نام دارد. اما حق در صورت دوم، یعنی در صورتی که مستلزم تکلیف نباشد، یا برای دارنده خود توانایی قانونی در ایجاد، تغییر یا از بین بردن روابط قانونی وی به همراه دارد و یا چنین توانایی را به صاحب حق نمی‌دهد. در صورت اول **حق قدرت** نامیده می‌شود. در صورت دوم، یعنی اگر این حق، حق قدرت نباشد، یا موجب مصونیت صاحب حق از تأثیر اراده دیگران در تغییر روابط قانونی او می‌شود، یا موجب مصونیت وی نمی‌شود. در صورت اول، یعنی اگر موجب مصونیت صاحب حق شود، **حق مصونیت** نام دارد؛ وگرنه **حق آزادی** نامیده می‌شود.

این مطلب را می‌توان با زبان نموداری به صورت زیر بیان کرد:



بنابراین، با بیان بالا می‌توان اثبات کرد که اقسام حق قانونی از نظر هوفلد دارای حصر عقلی دایر میان نفی و اثبات است، هرچند خود او یا حتی هیچ یک از فیلسوفان حقوق غرب به این تقسیم عقلی التفات نداشته‌اند.

ج. تفاوت‌های حق اخلاقی و حق قانونی

تفاوت‌های حق اخلاقی و حق قانونی را می‌توان در امور زیر خلاصه کرد:

۱. حق اخلاقی از قانون اخلاقی صادر می‌شود؛ اما حق‌های قانونی نتیجه قوانین موضوعه‌ای است که ضمانت اجرای بیرونی داشته باشند.
۲. حق اخلاقی ضمانت اجرای بیرونی ندارد، در حالی که حق قانونی ضمانت اجرای بیرونی دارد.
۳. حق اخلاقی غالباً فراگیر است، یعنی همه افراد بشر را در دنیا شامل می‌شود، مگر آنکه آداب و رسوم منطقه‌ای خاص منشأ پیدایش حقی اخلاقی شود. در این صورت، آن حق اخلاقی فقط به مردم آن سرزمین تعلق می‌گیرد. نژاد، زبان، رنگ، فرهنگ و سایر اموری که سبب تفاوت افراد نوع بشر می‌شود، عمدتاً موجب نمی‌شود برخی از افراد از حقی اخلاقی بهره‌مند شوند و برخی دیگر از آن بی‌بهره باشند، مگر اینکه عرف خاص واضح حقی اخلاقی باشد. اما حقوق قانونی فقط افراد مناطقی را فرا می‌گیرد که در آنجا قانون خاص ایجادکننده حق، وضع شده است (Regan, 1983: 267-268).
۴. حق اخلاقی طبیعتاً به طور مساوی میان افراد انسان توزیع شده است. به تعبیر دیگر، همه انسان‌ها به یک اندازه از حق‌های اخلاقی بهره‌مند می‌شوند. اما توزیع حقوق قانونی میان افراد بستگی به محتوای قانونی دارد که به تصویب رسیده است.

مبحث دوم: انواع حق به لحاظ ارکان حق

مفهوم حق دارای دو رکن است: فاعل حق و هدف یا مقصد متناسب با آن. حق با توجه به هر یک از دو رکن خود انواع خاصی دارد. در دو گفتار زیر انواع حق با توجه به این دو رکن بررسی می‌شود.

گفتار اول: انواع حق به لحاظ فاعل (حق خدا و غیر خدا)

نگارنده در نگارشی دیگر ثابت کرده است که حق به معنای «شایستگی یک موجود نسبت به چیزی» است. مراد از موجود در این تعریف، فاعل حق است که به آن صاحب حق گفته می‌شود. با توجه به اینکه همه موجودات شایستگی داشتن صفتی یا انجام دادن کاری برای هدفی مطلوب یا مقصدی متناسب دارند، پس همه آنها صاحب حق‌اند. صاحب حق یا واجب‌الوجود است یا ممکن‌الوجود. بنابراین، صاحب حق یا خدا است یا غیر خدا. غیر خدا یا موجود حقیقی است که شامل فرشتگان، جنیان، انسان‌ها، حیوانات، گیاهان و جمادات می‌شود؛ یا به لحاظ فلسفی وجود اعتباری دارد، مثل اصناف و گروه‌ها یا جوامع. از میان انواع مختلف صاحبان حق، مهم‌ترین صاحبان حقی که در گفتمان حق از آنها بحث می‌شود، عبارت‌اند از: خدا، انسان، حیوان، گیاه، جماد و گروه‌های اجتماعی. به دلیل آنکه سخن گفتن درباره انواع حق هر یک از این صاحبان حق خارج از موضوع این مقاله است، اطلاع کلام در این خصوص مخل به فن بلاغت در این نوشتار است. به این دلیل بحث درباره انواع حق هر یک از صاحبان حق را به جای خود موکول می‌کنیم.

گفتار دوم: انواع حق به لحاظ هدف (حق اصیل و حق تبعی)

به هنگام بحث مربوط به ساختار مفهوم حق گفته می‌شود که مفهوم حق از نوعی مقایسه میان یک موجود و هدف مطلوب (واقعی نه پنداری) یا مقصد طبیعی‌اش به دست می‌آید. عقل انسان در حین مقایسه این دو امر به فاعلی که شایستگی رسیدن به هدف یا مقصد دارد «صاحب حق» می‌گوید و آن هدف مطلوب یا مقصد طبیعی را «موضوع حق» می‌نامد. از رابطه میان صاحب حق و موضوع حق مفهوم حق داشتن (یعنی حق در شاکله مصدر نه اسم مصدر) به دست می‌آید. بنابراین، مفهوم هدف در فرآیند تولید مفهوم حق نقش اساسی دارد. به تعبیر روشن‌تر، هدف (اختیاری یا تکوینی) صاحب حق یکی از ارکان تشکیل‌دهنده حق است. به این دلیل، حق را با

ملاحظه هدف می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: حق اصیل و حق تبعی (basic and instrumental rights). به بیان دیگر، یکی از تقسیمات اولیه حق تقسیم آن به حق اصیل و حق تبعی است. این تقسیم همانند تقسیم نخست حق، یعنی تقسیم آن به حق اخلاقی و حق قانونی، تقسیمی فراگیر است، یعنی هر مصداقی از حق یا حق اصیل است یا حق تبعی.

الف. حق اصیل

حق اصیل آخرین و اصلی‌ترین هدف مطلوب یا مقصد متناسب صاحب حق است. به تعبیر دیگر، هر گاه صاحب حق موجودی دارای اختیار باشد، مطلوب نهایی او که علت غایی نخستین برای افعالش به شمار می‌رود، «حق ذاتی و اصیل» چنین صاحب حقی است. اما اگر صاحب حق موجودی غیرمختار باشد، حق اصیل او مقصد نهایی حرکت طبیعی‌اش خواهد بود. در خصوص تعریف حق اصیل باید به سه پرسش مهم پاسخ داد:

پرسش اول: مطلوبیت در مورد هدف یعنی چه؟

در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت: به لحاظ لغوی، مطلوبیت هدف به معنای آن است که هدف مورد خواست فاعل باشد. در چه صورت خواست و علاقه فاعل به یک هدف تعلق می‌گیرد تا آن هدف برای فاعل مطلوب باشد؟ پاسخ این پرسش این است که اراده فاعل در صورتی به یک هدف تعلق می‌گیرد که آن هدف در نظر فاعل (توجه شود) دارای ارزش واقعی باشد؛ خواه آن هدف واقعاً دارای ارزش باشد یا نباشد. ارزش غیرواقعی به معنای ارزش پنداری است، یعنی فاعل از روی اشتباه خیال می‌کند آن هدف دارای ارزش واقعی است؛ در حالی که واقعاً آن هدف ارزشمند نیست.

مراد از مطلوبیت هدف در بحث از حق، مطلوبیتی است که بر اساس ارزش واقعی بنا شده باشد. هرچند ارزش خیالی یک چیز در نظر فاعل سبب مطلوبیت آن چیز نزد فاعل می‌شود، اما نمی‌تواند سبب پیدایش حق برای فاعل شود. مثلاً غصب حق دیگران در نگاه شخص غاصب امری مطلوب به شمار می‌رود، اما این مطلوبیت به هیچ وجه سبب تولید حق برای فرد غاصب در تصاحب اموال دیگران نمی‌شود.

پرسش دوم: مراد از مقصد متناسب در تعریف حق اصیل چیست؟

مقصد متناسب صاحب حق همان مقصد (غایت) حرکت طبیعی اوست. مقصد متناسب درباره موجودات غیرمختار مطرح است. بنابراین، اگر صاحب حق موجودی غیرمختار باشد، حق اصیل آن موجود رسیدن به مقصد (غایت) حرکت طبیعی‌اش است.

توضیح اینکه: بر اساس قانون حرکت جوهری اثبات شده در حکمت متعالیه، هر موجود جسمانی در ذات خود دارای حرکت ذاتی (جوهری) است (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۲۰۹). این حرکت در آغاز پیدایش موجودات جسمانی همراه با ذات آنها خلق شده است. به تعبیر دیگر، هر موجود جسمانی به صورت متحرک آفریده شده است. سیر طبیعی هر موجود جسمانی بر اساس طرح خداوند درباره هدف آفرینش آن موجود انجام می‌شود. مثلاً سیر طبیعی یک دانه گندم کاشته شده چنین اقتضا می‌کند که پس از تشکیل ریشه و ساقه به خوشه‌های گندم تبدیل شود. بنابراین، مقصد (غایت) حرکت جوهری یک دانه کاشته شده گندم آن است که به خوشه‌های گندم تبدیل شود.

ناگفته نماند که در یک حرکت طبیعی (نه قسری)، مسیر حرکت جوهری هر موجود جسمانی از آغاز تا انتها به وسیله آفریننده از پیش تعیین شده است. این مسیر طبیعی همواره امری ثابت، یعنی تغییرناپذیر و متناسب با تکامل آن موجود طراحی شده است. مثلاً نطفه انسان پس از پیمودن مسیر طبیعی خود به جنین انسان و در پایان به فردی از نوع انسان تبدیل می‌شود؛ همچنان که نطفه اسب در سیر تکاملی طبیعی خود به یک فرد اسب تبدیل می‌شود. یک هسته کاشته شده سیب به یک درخت سیب و آنگاه در سیر تکاملی خود به میوه‌های سیب تبدیل می‌شود. بنابراین، همیشه مقصد حرکت طبیعی و متناسب با نطفه انسان، نطفه اسب و هسته سیب به ترتیب فرد انسان، فرد اسب و میوه سیب است.

از آنچه گفته شد به دست می‌آید که مقصد طبیعی (متناسب) به مثابه حق اصیل، همواره بر موجودات جسمانی منطبق می‌شود؛ زیرا حرکت جوهری فقط در موجودات مادی وجود دارد. بنابراین، هر موجود جسمانی غیرمختار حق (اصیل) دارد تا به مقصد نهایی حرکت طبیعی (جوهری) خود برسد.

پرسش سوم: چگونه مصادیق حق اصیل موجودات را شناسایی کنیم؟

در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت: به دلیل آنکه حق اصیل هر موجود آخرین و اصلی‌ترین هدف مطلوب یا مقصد طبیعی و متناسب با وجود اوست، به منظور شناسایی حق اصیل انواع موجودات باید مطلوب نهایی و مقاصد غایی آنها را شناسایی کرد.

در صورتی که صاحب حق، موجودی مجرد و تام، مثل خدا باشد، هدف مطلوبی که او در انجام دادن افعالش دارد تجلی ذات او در کمالاتش است. این تجلی ناشی از محبت خدا به ذات و کمالات خویش است (مصباح یزدی، ۱۳۶۵: ۲/۱۰۵، ۳۹۹، ۴۰۱). بنابراین، تجلی خدا در اسما و صفات خود حق اصیل او به شمار می‌رود. همچنین، هدف مطلوب فرشتگان در انجام دادن افعالش حفظ درجاتی از کمال است که خدا در آغاز خلقتشان به آنها عطا فرموده است. انجام دادن افعال از سوی فرشتگان ناشی از حب ذاتی آنها به کمالات موجود خویش است (همان: ۴۰۰). بنابراین، حق اصیل فرشتگان آن است که با اطاعت از فرمان‌های خدا^{۱۱} مقام خود را نزد او حفظ کنند.

در صورتی که صاحب حق مجرد تام نباشد، به تناسب نوع وجود او می‌توان مطلوب واقعی و نهایی یا مقصد متناسبش را تعیین کرد. مثلاً اگر فاعل هدفدار موجودی دارای تکلیف، مثل انسان یا جن باشد، مراد از هدف مطلوب او کمال واقعی مورد انتظار است که با وجود وی تناسب دارد. از این‌رو، او لیاقت و صلاحیت آن را دارد تا در اثر انجام افعال نیک به آن کمال نایل شود. بر اساس آموزه‌های اسلامی، کمال انسان و جن در سایه کسب رضایت خداوند به دست می‌آید.^{۱۲} انسان در پرتو کسب رضایت خدای متعال به بالاترین مقام انسانیت، یعنی انسان کامل نایل می‌شود. به این دلیل رسیدن به مقام والای انسان کامل حق اصیل همه انسان‌ها است. آرزوی فطری همه انسان‌ها آن است که به این مقام والا برسند. به این دلیل گرایش و میل به کمالات بی‌نهایت در ذات همه انسان‌ها قرار داده شده است. بنابراین، رسیدن به مقام والای انسان کامل حق اصیل همه انسان‌ها است. انسان‌ها حق دارند با اختیار خود درصدد رسیدن به این مقام عالی باشند.^{۱۳}

حیوانات و گیاهان نیز موجوداتی صاحب حق‌اند. حق اصیل آنها رسیدن به بالاترین کمالات حیوانی و نباتی است. همچنین، جمادات نیز حقوق اصیلی دارند. این حقوق غایت و مقصد حرکت جوهری آنهاست که در طرح کلی آفرینش آنها از سوی خداوند متعال ترسیم شده است.

به دیگر سخن، حق طبیعی اصیل هر یک از موجودات جسمانی غیرمختار رسیدن به مقصد نهایی حرکت جوهری خویش است؛ زیرا آفریننده آن موجود غایت معینی برای آن در آفرینش نظام احسن در نظر گرفته است. در صورتی که این موجودات جسمانی به حق خود نائل شوند، نظام آفرینش در بخش موجودات جسمانی غیرمختار به هدف کامل خود می‌رسد. منشأ این حق اصیل اراده تکوینی خداوند متعال است.

گفتنی است که حق اصیل در فرآیند ارزش‌گذاری، دارای ارزش ذاتی - یعنی غیراکتسابی - است. به تعبیر دیگر، ارزش حق اصیل از امر دیگری به آن منتقل نمی‌شود.

ب. حق تبعی

حق تبعی عبارت است از همه مقدماتی که موجب رسیدن صاحب حق به حق اصیل خود می‌شود. به تعبیر دیگر، حق تبعی مقدمه و حق اصیل ذی‌المقدمه است. با شناسایی حقوق اصیل موجودات می‌توان به حقوق تبعی آنها پی‌برد. در مورد خدای متعال باید گفت آفرینش جهان، حق تبعی خداست؛ زیرا او از این راه به حق ذاتی و اصیل خویش که همانا تجلی ذات او در اسما و صفاتش است، نائل می‌شود. همچنین، همه اعمال نیک می‌توانند به مثابه حقوق تبعی موجودات مکلف، مثل فرشتگان، انسان‌ها و جنیان تلقی شوند. آنها از راه انجام دادن کارهای نیک رضایت خدا را کسب می‌کنند و به حق اصیل خود نائل می‌شوند.

گفته شد که اگر صاحب حق موجودی غیرمختار باشد، حق اصیل آن، رسیدن به مقصد (غایت) حرکت طبیعی‌اش است. رسیدن به نقاطی که در بستر این حرکت طبیعی قبل از نقطه پایان وجود دارد، حقوق تبعی این صاحب حق غیرمختار است. مثلاً حق اصیل یک هسته میوه آن است که به بالاترین درجه تکامل میوه‌ای خود برسد، یعنی به میوه‌ای رسیده و قابل تناول تبدیل شود. همه مقدماتی که لازم است ایجاد شود تا این هسته به آن میوه رسیده قابل تناول تبدیل شود، حق‌های تبعی این هسته به شمار می‌روند. بنابراین، می‌توان گفت برخی از حق‌های تبعی هسته سیب عبارت‌اند از آنکه این هسته در بستر حرکت طبیعی خود ابتدا به شکوفه سیب و سپس به سیب نارس تبدیل شود. همچنین همه شرایط لازم برای تبدیل شدن هسته سیب به شکوفه، سیب نارس و نهایتاً به سیب رسیده، مثل تغذیه از آب، کود، هوا و نور مناسب و کافی همگی از حق‌های تبعی یک هسته کاشته‌شده سیب است.

حق تبعی ارزش خود را همواره از حق اصیل دریافت می‌کند. به این دلیل حق تبعی دارای ارزش
غیری است.

گفتنی است به لحاظ فلسفی، رابطه میان حقوق تبعی هر صاحب حق با حق اصیل او
ضرورت بالقیاس است؛^{۱۴} زیرا حقوق تبعی علت تأمین حقوق ذاتی است و رابطه متقابل میان
علت و معلول رابطه‌ای ضروری از نوع ضرورت بالقیاس است. به عبارت دیگر، حق اصیل همواره
به منزله ذی‌المقدمه و حق تبعی به مثابه مقدمه آن است. رابطه متقابل مقدمه و ذی‌المقدمه
ضرورت بالقیاس است؛ چون همان‌گونه که رسیدن به ذی‌المقدمه فقط از راه عبور از مقدمه
امکان‌پذیر است - زیرا طفره محال است - عبور از همه مقدمات نیز حتماً سالک را به ذی‌المقدمه
می‌رساند.

حق اصیل و تبعی را می‌توان به ترتیب حق بنیادین و غیربنیادین (fundamental and non-
fundamental rights) نامید.

کوتاه سخن آنکه: با توجه به این امر که پیدایش حق بر رابطه میان فاعل و هدف مطلوب او
مبتنی است، حق را به لحاظ نوع هدف فاعل می‌توان به دو نوع تقسیم کرد: حق اصیل ذاتی و
حق تبعی. هدف مطلوب فاعل همان حق ذاتی و اصیل اوست. وی برای رسیدن به آن حق، به
مقدمات و وسایلی نیاز دارد که به آنها «حقوق تبعی» گفته می‌شود. به بیان دیگر، فراهم کردن
همه زمینه‌های رسیدن فاعل به هدف مطلوب - یعنی به کار بردن همه وسایلی که وی را به
هدف مطلوب می‌رساند - از مصادیق حقوق تبعی صاحب حق به شمار می‌آید.^{۱۵} در واقع، صاحب
حق به مدد دست‌یابی به حقوق تبعی، به حق ذاتی خویش نایل می‌شود؛ مثلاً اگر افراد حق دارند،
یعنی شایستگی دارند به سعادت جاودانه - که حقی اصیل و ذاتی است - برسند، آنها عقلاً باید
حق استفاده از همه مقدمات رسیدن به سعادت را داشته باشند؛ یعنی عقلاً باید مجاز باشند از
حقوق تبعی خود بهره ببرند.

بنابراین، حق اصیل در فرآیند ارزش‌گذاری، دارای ارزش ذاتی، یعنی غیراکتسابی، است. این
حق آخرین و اصلی‌ترین هدف صاحب حق است. در پرتو این نوع حق، حقوق تبعی دارای ارزش
می‌شوند. به همین دلیل، حق‌های تبعی دارای ارزش غیری‌اند. برای مثال، اگر سعادت دارای
ارزش ذاتی (غیراکتسابی) باشد، انجام دادن همه کارهای نیک دارای ارزش غیری خواهد بود؛
زیرا راه رسیدن به سعادت انجام دادن کار نیک است.

مبحث سوم: انواع حق به لحاظ تلازم و عدم تلازم با تکلیف

به هنگام تحلیل ساختار مفهوم حق و چگونگی به وجود آمدن آن بر این مطلب استدلال می‌شود که هیچ تلازم مفهومی میان حق و تکلیف وجود ندارد. به تعبیر دیگر، ذهن آدمی مفهوم حق را بدون نیاز به تصور مفهوم تکلیف می‌سازد. نکته مهم آن است که آیا تلازم وجودی (خارجی) میان واقعیت حق و تکلیف برقرار است. در تفسیر این تلازم یا عدم تلازم وجودی میان حق و تکلیف باید دانست مراد از تکلیف یکی از دو چیز است:

۱. گاه مراد از تکلیف، تکلیف شخص یا اشخاص مقابل صاحب حق است، به طوری که حق (صاحب حق) یا مستلزم تکلیف فرد (یا افرادی) دیگر در برابر صاحب حق است، یا مستلزم آن نیست. در این مبحث به این تکلیف اصطلاحاً تکلیف مقابل می‌گوییم. از این رو، یکی از تقسیمات حق آن است که بتوان حق را نسبت به تکلیف مقابل، ملازم یا غیرملازم دانست. به تعبیر دیگر، برخی از انواع حق ملازم با تکلیف مقابل اند و برخی دیگر از انواع حق ملازم با آن نیستند. اولین گفتار این مبحث به تقسیم حق با توجه به این نوع تلازم یا عدم تلازم می‌پردازد.
۲. گاه مراد از تکلیف در بحث از تلازم حق و تکلیف، تکلیف خود صاحب حق است، نه تکلیف شخص (یا اشخاص) دیگر. به بیان روشن‌تر، برخی از حق‌ها واجب‌الاستیفا، یعنی اسقاط‌ناپذیرند. در این مبحث به این نوع تکلیف، تکلیف مجامع گفته می‌شود. تکلیف مجامع یعنی تکلیفی که با حق جمع می‌شود. در مقابل این دسته از حق‌ها حقوقی وجود دارند که حفظ و استیفای آنها بر صاحب حق لازم نیست، یعنی اسقاط‌پذیرند. گفتار دوم این مبحث به انواع حق با توجه به این نوع تلازم یا عدم تلازم توجه دارد.

گفتار اول: انواع حق به لحاظ تلازم و عدم تلازم با تکلیف مقابل

یکی از مباحث پرچالش در دانش فلسفه حق بحث درباره این پرسش است که آیا حق متلازم با تکلیف مقابل است. به بیان دیگر، آیا حق سبب می‌شود تکلیفی بر غیرصاحب حق تحمیل شود؟ دانشمندان به این پرسش پاسخ‌های گوناگون داده‌اند. مسلمانان عمدتاً حق صاحب حق را متلازم با تکلیف دیگران می‌دانند (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۵۵؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۳۰-۳۱؛ همو،

انواع حق در دانش فلسفه حق

۱۳۸۰: ۸۰). دانشمندان غربی در برابر این پرسش شدیداً اختلاف نظر دارند. کسانی که منکر این تلازم‌اند، برخی از انواع حق در تقسیمات هوفلد را شاهدهی بر درستی ادعای خود قرار می‌دهند. انواع حق در نگاه هوفلد عبارت‌اند از: حق ادعا، حق آزادی، حق قدرت و حق مصونیت. بر اساس تعریف هر یک از این حق‌ها در تفسیر هوفلد، از میان این چهار نوع حق فقط حق ادعا متلازم با تکلیف مقابل، یعنی تکلیف شخص دیگر است.

هرچند بررسی مسئله تلازم حق و تکلیف نیازمند پژوهشی مستقل است، اما در اینجا شایسته است به طور خلاصه به این نکته اشاره شود که به عقیده نگارنده، حق نه به لحاظ مفهومی با تکلیف تلازم دارد و نه به لحاظ مصداقی. مفهوم حق مفهومی فلسفی است که از مقایسه صاحب حق و هدفی که موضوع حق نامیده می‌شود، انتزاع می‌گردد. بنابراین، ارکان مفهوم حق عبارت‌اند از: صاحب حق و موضوع حق. وجود تکلیف و در نتیجه، وجود مکلف در ساختار حق دخالتی ندارد. از این‌رو، حق به لحاظ مفهومی با تکلیف تلازمی ندارد.

همچنین، حق و تکلیف تلازم مصداقی هم ندارند. یعنی، نمی‌توان ادعا کرد که همه مصادیق حق با تکلیف دیگران تلازم دارد. شاهد نقض این ادعا علاوه بر برخی از انواع حق در تقسیم هوفلد، حق تکوینی خداوند است. این حق از جمله حق‌هایی است که تحمیل تکلیف بر دیگران را برنمی‌تابد.

حق تکوینی خدا حقی است که عقل آن را پس از شناسایی ذات خدا و برخی از صفاتش، مثل حکمت و قدرت بی‌نهایتش و با توجه به اراده تکوینی خداوند به او نسبت می‌دهد. عقل می‌گوید که خدا به دلیل قدرت بی‌پایانش حق دارد هر چیز را که مصلحت می‌داند، بیافریند یا از بین ببرد. او حق دارد نعمتی را به مخلوق عطا کند یا نعمتی را از او سلب کند و ...

روشن‌ترین مصداق حق تکوینی خدا حق آفرینش است. هیچ موجودی، نه انسان و نه دیگر موجودات، در برابر این حق خدا، دارای تکلیف نیست. اصلاً هیچ‌گونه تکلیفی در اینجا، نه پیش از خلقت موجودات و نه پس از آن، قابل تصور نیست. مخلوقات پیش از خلقت معدوم بوده‌اند؛ پس نمی‌توانستند مکلف باشند؛ بعد از خلقت نیز، یعنی پس از آنکه آفریده شدند، مکلف به پذیرش وجود نیستند؛ زیرا خدا با آفریدن آنها به هدف خویش در این نوع حق رسیده است. به تعبیر دیگر، وجود تکلیف پس از احقاق حق، معنا ندارد. بنابراین، نمی‌توان گفت احقاق حق‌ها همیشه ملازم با تکلیف است. چنان‌که بیان شد، تصور وجود مکلف در برابر حق تکوینی خدا، نامفهوم است، چه رسد به تصدیق آن.

حال که روشن شد که برخی از انواع حق هیچ گونه تکلیفی را بر دیگران تحمیل نمی کنند، حق ها را با توجه به تکلیف مقابل می توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. حق ملازم با تکلیف؛ همانند حق ادعا در دسته بندی حق ها از نظر هوفلد
۲. حق غیرملازم با تکلیف؛ مثل حق آزادی، حق قدرت و حق مصونیت از نظر هوفلد؛ و نیز مثل حق تکوینی خدا.

گفتار دوم: انواع حق به لحاظ تلازم و عدم تلازم با تکلیف مجامع (حق واجب الاستیفا و غیرواجب الاستیفا)

یکی دیگر از تقسیمات فراگیر در خصوص همه موارد حق آن است که حق یا با تکلیف صاحب حق نسبت به استیفای آن همراه است، یا با تکلیف صاحب حق نسبت به استیفای آن ملازم نیست. به تعبیر دیگر، یا بر صاحب حق لازم است تا حق خود را استیفا کند، یعنی از آن صرف نظر نکند، یا اینکه صاحب حق چنین تکلیفی ندارد (همان: ۹۵؛ جواد آملی، ۱۳۸۴: ۲۴۱-۲۴۲). در صورت اول حق با تکلیف جمع می شود. چنین تکلیفی را می توان تکلیف مجامع (با حق) نامید.^{۱۶} حق در این صورت، حق واجب الاستیفا (لازم الاستیفا) (inalienable rights) نام دارد، مثل حق حیات انسان ها. بر همه انسان ها لازم است از حق حیات خود مراقبت کنند و به هیچ وجه نباید از آن صرف نظر کنند، مگر در شرایطی که در صورت حفظ حیات، مصلحتی بیش از مصلحت حق حیات (مثل مصلحت حفظ دین) از بین برود. در صورت دوم، یعنی در صورتی که بر صاحب حق لازم نیست حق خود را استیفا کند، بلکه اگر بخواهد می تواند از آن صرف نظر کند، حق با تکلیف استیفا جمع نمی شود. به چنین حقی حق غیرواجب الاستیفا گفته می شود. بیشتر حق های موجود در جهان در این گروه از حقوق قرار دارند.

گفتنی است در دانش حقوق فقط به حق هایی که صرف نظر کردن از آنها جایز باشد حق گفته می شود. به تعبیر دیگر، حق ها به اعتقاد حقوق دانان همواره جایز الاسقاط هستند. در علم حقوق به حق هایی که استیفای آنها بر صاحبان حق واجب است، حکم گفته می شود. به بیان دیگر، حقی که با تکلیف صاحب حق نسبت به استیفای آن توأم باشد، حکم گفته می شود، نه حق.

مبحث چهارم: انواع حق به لحاظ قابلیت و عدم قابلیت انتقال

حق مطلق در یک دسته‌بندی عام به لحاظ قابلیت و عدم قابلیت انتقال به دو دسته تقسیم می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ۹۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۳۹). به بیان دیگر، صاحب حق می‌تواند برخی از حقوق را به دیگری منتقل کند؛ خواه خود نیز پس از این انتقال به دلیل اینکه اصالتاً دارای چنین حقی بوده است بتواند از اختیارات صاحب حق استفاده کند یا نتواند. مثلاً خداوند صاحب حق ولایت و حاکمیت بر همه مخلوقات از جمله انسان‌ها است. حق ولایت از جمله حقوق قابل انتقال است. بر اساس آموزه‌های اسلامی، خداوند متعال این حق خود را به پیامبر گرامی اسلام (ص) و پس از او به جانشینان آن حضرت، یعنی امامان معصوم (ع) منتقل کرده است. با وجود این، خود نیز دارای حق حاکمیت است. همچنین حق فروش مال حقی قابل انتقال است. وقتی کسی حق فروش مالش را به وکیل می‌دهد، خود وی نیز می‌تواند از آن حق استفاده کند و مالش را بفروشد.

در مقابل، در برخی از موارد انتقال حق، شخصی که حق از او منتقل شده نمی‌تواند از حق مزبور استفاده کند. برای نمونه در مسئله اجاره، حق انتفاع از مال اجاره داده‌شده از موجد به مستأجر منتقل می‌شود و صاحب مال حق استفاده از آن را بدون اجازه مستأجر در مدت اجاره ندارد.

در طرف دوم این تقسیم دسته‌ای دیگر از حق‌ها وجود دارند که قابل انتقال به دیگران نیستند. حق رأی در انتخاب نمایندگان مجلس یا رئیس‌جمهور در نظام جمهوری اسلامی ایران از جمله حقوق انتقال‌ناپذیر است. هیچ شهروندی نمی‌تواند حق خود را در انتخابات به دیگری تفویض کند. همچنین، حق مضاجعت یا حق وراثت در این گروه از حق‌ها قرار می‌گیرند (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۲۵۶).

نتیجه

به دلیل آنکه حق در دانش فلسفه حق با معیارهای مختلف تقسیم‌پذیر است، انواع پرشماری از حق قابل تصور است. تبیین عقلی و فلسفی انواع حق، برخی از انواع جدید حق مطلق را در گفتمان حق به ما نشان می‌دهد.

از شش نوع تقسیم حق مطلق در این نگارش ۱۲ نوع حق به دست آمد. ملاک‌های شش‌گانه تقسیم حق اموری استقرایی‌اند. چنانچه ملاک‌های بیشتری را بتوان در مورد حق مطلق یافت، دسته‌بندی‌های بیشتری را می‌توان در حق غیرمقید ایجاد کرد. با وجود این، هر یک از این تقسیم‌ها تقسیم عقلی است. یعنی اولاً نمی‌توان قسم سومی را در تقسیم داخل کرد و ثانیاً عقلاً محال است که یکی از اقسام حق با طرف مقابل خود در موردی جمع شود یا هر دو از مصداقی از حق سلب شوند. به تعبیر دیگر، حق‌ها در دو طرف هر تقسیم هم مانعة‌الجمع و هم مانعة‌الخلوند.

توضیح اینکه: ویژگی اقسام مذکور حق در این تقسیمات آن است که دو طرف یک تقسیم رابطه تضاد حقیقی دارند، به طوری که میان دو قسم حق در یک تقسیم غایت دوری و ناهمگونی وجود دارد. به بیان دیگر، دو قسم از حق در هر یک از دسته‌بندی‌های بیان‌شده به گونه‌ای تضاد دارند که نه تنها قابل جمع نیستند، بلکه قابل رفع هم نیستند؛ یعنی از نوع دو ضدی هستند که سومی برای آنها تصور نمی‌شود.

برای نمونه، به هنگام تقسیم حق به حق اخلاقی و حق قانونی، اگر حقی اخلاقی باشد، به هیچ وجه نمی‌تواند حق قانونی نامیده شود؛ زیرا حق اخلاقی و حق قانونی ضدیت ذاتی دارند، به طوری که نه قابل جمع‌اند و نه قابل رفع. دلیل این امر آن است که یک حق یا ضمانت اجرای بیرونی دارد یا ندارد. در صورت اول حق قانونی است و در صورت دوم حق اخلاقی؛ و چون عقلاً محال است یک حق هم ضمانت اجرای بیرونی داشته باشد و هم نداشته باشد، محال است آن حق، هم حق قانونی باشد و هم حق اخلاقی، یعنی اجتماع آن دو حق در یک مورد غیرممکن است؛ و نیز چون محال است یک حق نه ضمانت اجرا داشته باشد و نه نداشته باشد (دقت شود)، محال است آن حق نه حق قانونی باشد و نه حق قانونی نباشد؛ یعنی ارتفاع آن دو از یک مصداق حق غیرممکن است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴). حق و تکلیف در اسلام، قم: مرکز نشر اسراء.
۳. طالبی، محمدحسین (۱۳۹۰). قانون طبیعی، قم: دبیرخانه خبرگان رهبری.

۴. طالبی، محمدحسین؛ حسینی نسب، سید مصطفی (۱۳۸۸). «تبیین حق از نگاه هوفلد»، در: حکومت اسلامی، ش ۵۱، ص ۱۵۵-۱۸۸.
۵. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۲). *نهایة الحکمة*، قم: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم.
۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۸). *مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران*، تهران: شرکت انتشار، چاپ بیست و چهارم.
۷. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۵). *آموزش فلسفه*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ج ۲.
۸. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۷). *حقوق و سیاست در قرآن*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۹. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰). *نظریه حقوقی اسلام*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم.
۱۰. نبویان، سید محمود (۱۳۸۶). «حق و تکلیف و تلازم آنها»، در: *معرفت فلسفی*، ش ۱۸، ص ۲۱۷-۲۵۴.

11. 10 Axford, Barrie (1997). *People and Politics, Politics: An Introduction*, London: Routledge.
12. Bentham, Jeremy (1987). "Anarchical Fallacies; Being an Examination of the Declaration of Rights Issued during the French Revolution" [1794] in: J. Waldron (ed.), *Nonsense Upon Stilts: Bentham, Burke and Marx on the Rights of Man*, London and New York: Methuen, pp. 46-69.
13. Burke, Edmund (1987). "Reflections on the Revolution in France" [1790], in: J. Waldron (ed.), *Nonsense upon Stilts: Bentham, Burke and Marx on the Rights of Man*, New York: Methuen, pp. 96-118.
14. Hart, H. L. A. (1982). *Essays on Bentham*, Oxford: Clarendon Press.
15. Hohfeld, Wesley (1919). *Fundamental Legal Conceptions*, New Haven: Yale University Press.
16. Jones, Peter (1994). *Rights*, Houndmills and New York: Palgrave.
17. McCormick, Neil (1977). "Rights in Legislation", in: *Law, Morality and Society: Essays in Honour of H. L. A. Hart*, in: P. Hacker and J. Raz (eds.), Oxford: Oxford University Press, pp. 189-209.
18. Meyers, Diana (1985). *Inalienable Rights: A Defense*, New York: Columbia University Press.
19. Regan, Tom (1983). *The Case for Animal Rights*, Berkeley: University of California Press.
20. Steiner, Hillel (2006). "Moral Rights", in: David Copp (ed.), *The Oxford Handbook of Ethical Theory*, Oxford and New York: Oxford University Press, pp. 459-79.
21. Wellman, Carl (1985). *A Theory of Rights*, New Jersey: Rowman & Allan Publishers.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مراد از حق قانونی (legal right) در این نگارش همان حق حقوقی در ادبیات حقوق‌دانان ایرانی است.
۲. این دسته از قوانین همگی فطری‌اند و آیه شریفه «فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس: ۸) به آن اشاره دارد.
۳. برای اطلاع بیشتر از آموزه قانون طبیعی، نک: طالبی، ۱۳۹۰.
۴. قبلاً گفته شد که مراد از حق قانونی (legal right) در این نگارش همان حق حقوقی در ادبیات حقوق‌دانان ایرانی است.
۵. با وجود اینکه هدف اصلی این نگارش بیان انواع حق مطلق (غیرمقید) است، ذکر اقسام حق قانونی از نظر هوفلد به دلیل اهمیت فوق‌العاده این تقسیم در میان فیلسوفان حقوق است.
۶. برای اطلاع بیشتر از ویژگی‌های حق ادعا، نک: طالبی و حسینی‌نسب، ۱۳۸۸: ۱۶۹-۱۷۳.
۷. برای اطلاع بیشتر از ویژگی‌های حق آزادی، نک: طالبی و حسینی‌نسب، ۱۳۸۸: ۱۷۴-۱۷۵.
۸. برای اطلاع بیشتر از ویژگی‌های حق قدرت، نک: طالبی و حسینی‌نسب، ۱۳۸۸: ۱۷۸-۱۸۰.
۹. برای اطلاع بیشتر از ویژگی‌های حق مصونیت، نک: طالبی و حسینی‌نسب، ۱۳۸۸: ص ۱۸۱-۱۸۲.
۱۰. یکی از نقدهایی که در حوزه پژوهش اسلامی درباره این تقسیم بیان شده، آن است که ممکن است استقرای انجام‌شده به وسیله هوفلد در تقسیم حق، استقرای تام نباشد. بنابراین، ممکن است حق‌هایی فرض شوند که مندرج در اقسام یادشده نباشند (نبویان، ۱۳۸۶: ۲۳۲).
۱۱. لَا يَعْضُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (تحریم: ۶).
۱۲. مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات: ۵۶).
۱۳. حق انسان‌ها برای رسیدن به مقام والای انسان کامل از نوع حق‌های واجب‌الاستیفا است؛ یعنی با تکلیف درآمیخته است. درگفتار دوم از مبحث بعد به این دسته از حق‌ها اشاره خواهد شد.
۱۴. تأکید بر این نکته لازم است که قوام هستی‌شناسانه مفهوم حق بر ضرورت بالقیاس مبتنی نیست. بلکه حقیقت فلسفی این مفهوم فقط بر دو امر نهاده شده است: ۱. فاعل؛ ۲. هدف نهایی ارزشمند یا مقصد متناسب که در مورد فاعل غیرمجرد تام باید کمال‌آور نیز باشد.
۱۵. مراد از «هدف مطلوب انسان» کمال‌آفرینی اوست؛ همچنان که مقصود از «هدف مطلوب خداوند» غایت فعل اوست.
۱۶. تکلیفی را که در تقسیم سابق حق از آن نام برده شد، می‌توان تکلیف مقابل (با حق) نامید.